

# ناملی در باب هویت فرهنگی

هویت فرهنگی چیست؟ اینکه فرد در جامعه‌ای که می‌زید خود را در فرهنگ قومی خویش باز یابد؟ یا دست کم موضع فرهنگی روشنی داشته باشد که بتواند با جهان بینی خاصی که از آن موضع به دست آورده است درباره خود و جهان داوری کند؟ اینکه افراد از لحاظ فرهنگی دارای ویژگی‌هایی همانند باشند که بتوان بارده‌بندی آنها، مشخصات فرهنگی این یا آن قوم خاص را در فلان موضع تاریخی بیان کرد؟ هر چه هست، همان گونه که فرهنگ هر جامعه مفهومی کلی است و تمامی ارزشها و یافته‌های مادی و معنوی یک یا چند قوم را دربر می‌گیرد، هویت فرهنگی نیز مفهومی کلی و حاکی از موجودیت معنوی جامعه است.

هنگامی که از هویت فردی سخن گفته می‌شود دو معنی به ذهن می‌آید: نخست معنای جامعه‌شناسی و معمول آن است. افراد به لحاظ ویژگی‌های فردی خود دارای هویت‌اند. شمای خواننده در سال فلان، در شهر فلان، در خانواده‌ای با مشخصات اجتماعی-اقتصادی فلان و از پدر و مادری با خصوصیات بهمان دنیا آمده‌اید. چگونگی پرورش شما در محیط خانواده، نحوه آموزش شما در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، موضع اجتماعیتان در حال حاضر و روابط خصوصی و اجتماعی شما با سایر افراد، همه اینها و بسیاری دیگر به شما به عنوان عضوی از جامعه، ویژگی‌هایی بخشیده است. مشخصاتی که اگرچه در بسیاری از آنها با سایرین مشترکید، اما برخی از آنان نیز خاصه وجودی شماست.

پژوهشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علم اقتصاد

دین اسلام عنصر فرهنگی خاص عرب نیست ، چرا که ملل مسلمان غیرعرب نیز وجود دارند . و با نظام فکری یونانی ، عنصر فرهنگی خاص ایتالیا یا آلمان شمرده نمی‌شود . زیرا نظام فکری یونانی ، استخوانبندی تفکر اروپایی و بنیاد آن چیزی را تشکیل می‌دهد که امروز نظام فکری غرب‌خوانده می‌شود .

در موارد هویت‌های کلی فرهنگی شاید بتوان از عناصر فرهنگی مشترک بین چند ملت استفاده کرد . مثلاً ، به هنگام سخن گفتن از فرهنگ شرق در برابر فرهنگ غرب یا فرهنگ اسلامی در مقابل فرهنگ هندو .

حتی عناصر فرهنگ مادی نیز هویت‌بخشی نیستند . ساختن ماشین بخار وجه مشخص فرهنگ انگلیس یا حتی اروپا نشد . و کشف میکروب ، وجه مشخص فرهنگ فرانسه یا غرب بشمار نیامد . (هرچند اثرات بعدی این اختراعات در ساخت فرهنگی این کشورها و سایر کشورهای جهان بسیار عمیق بود ، اما به لحاظ آنکه متعلق بحث ما در اینجا هویت فرهنگی است ، در رابطه با هویت فرهنگی ، ماشین بخار ساختن وجه مشخص فرهنگ انگلیس نیست.) پس چه چیز یا چه چیزهایی می‌تواند سازنده و نگهدارنده «هویت فرهنگی» باشد ؟

از مهمترین بنیادهای هویت فرهنگی زبان است . زبان به سبب ساختمان خاص خود و اینکه دستگاهی همگن و با قوانین مخصوص بخود است و نیز به دلیل آنکه وسیله برقراری رابطه و تفهیم و تفاهم میان گروه‌های مشخص انسانی است و هم به علت آنکه هر کلمه در این دستگاه بارتاریخی-

این ویژگی‌های منحصر به شما ، «هویت» شما را تعیین می‌کند . و به همین سبب ، شما نه تنها در چشم خویش ، که در نظر دیگران نیز ، دارای «هویت» هستید . معنای دیگر هویت فردی ، جنبه فلسفی دارد ، از لحاظ اهل فلسفه هنگامی هویت شما به عنوان يك فرد تحقق می‌یابد که با آگاهی کامل ، ویژگی‌های فردی خود را بشناسید . و جوهر مشترک میان خود و دیگران را دریابید ، و از جوهر جدایی خود از دیگران باخبر شوید . به بیان دیگر ، شما به این آگاهی برسید که «من همینم و جز این نیستم» . در این معنی «هویت» با مفاهیم فلسفی - روانی مانند «بی‌هنجاری» و «از خود بیگانگی» ارتباط فراوان دارد . نکته مهم این است که از هر دیدگاه فلسفی یا ایدئولوژیک که به خویشتن و دیگران بنگرید ، معنای «هویت فردی» نزدتان تفاوت می‌کند .

به اعتبار فرهنگ فلسفی ، لازمه هویت ، همسانی و شباهت شیئی یا پدیده با نفس خویش است . و در اینجا مراد از هویت فرهنگی ، همستگی و یکپارچگی بافت معنوی جامعه است به نحوی که موجودیتی فرهنگی با ویژگی‌ها و خصوصیات جدایی از سایر موجودیت‌های فرهنگی ، تشکیل دهد . اما آشکار است که فرهنگ پدیده‌ای بسیط نیست . و گذشته از این امر ، بیشتر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ ، چه مادی باشند (مانند کارافزارها و غیره) و چه معنوی (ارزشهای فلسفی ، هنری ، ادبی و غیره) ، میان اقوام مختلف مشترکند . به همین دلیل نمی‌توان عناصر فرهنگی مشترک را ، به عنوان بنیادهای هویت فرهنگی بکار برد . مثلاً

عاطفی معین و معنایی مشخص دارد ، به فرهنگ شکلی ویژه می‌بخشد . مثلاً در زمینه فرهنگ اروپائی که میان تمام ملل اروپا مشترک است ، می‌توانیم از هویت فرهنگ فرانسوی به دلیل آنکه زبان فرانسه دستگاهی متمایز از سایر زبانهای اروپایی دارد و وسیله ارتباطی میان گروهی از مردم اروپا بوده و هست بحث کنیم . نیز در زمینه فرهنگ شرقی ، از هویت فرهنگی چین ، هند ، یا ایران به دلیل زبانهای هر کدام نام ببریم .

آنچه مکمل زبان در هویت بخشیدن به فرهنگ است گذشته تاریخی است . البته قصد از گذشته تاریخی در اینجا ، صرف رویدادهای پیشین اجتماعی و سیاسی نیست . اثر این رویدادها در معنویت جامعه و پدیدار شدن آنها در ساخت‌های فرهنگی جامعه (مثلاً ساخت‌های مذهبی ، و شکل گرفتن آنان در آثار فلسفی ، ادبی و هنری) «سنت فرهنگی» را ایجاد می‌کند . و سنت فرهنگی به هویت فرهنگی شکل می‌دهد . گذشته تاریخی فرانسه ، سنت فرهنگی خاصی برای آن بوجود آورده است و گذشته تاریخی هند سنت فرهنگی خاص دیگر .

نکته این است که چون استخوان‌بندی زبان همراه با گذشت زمان دگرگونی نمی‌پذیرد و سنت فرهنگی ، همیشه به صورت زمینه‌ای ناپیدا ، بافت پنهان ارزش‌های معنوی جامعه را تشکیل می‌دهد ، هویت فرهنگی به خلاف جلوه‌های کلی فرهنگ ، به سهولت تحول پذیر نیست .

درطول تاریخ ، تجارت و جنگ دو طریق مهم ارتباط‌های متقابل ، و در نتیجه تحول فرهنگ‌ها

بوده‌اند . اما هیچیک تا هنگامی که درارکان زبانی و بنیان فرهنگی ملتی رخنه نکرده‌اند ، موفق به از میان بردن هویت فرهنگی آن ملت نشده‌اند . نمونه آن در گذشته رابطه تجاری شرق دور با آسیای میانه از طریق ایران است که به تحول و غنای فرهنگی ملل این نواحی منجر شد ، اما در هویت فرهنگی آنان تغییری نداد . و نیز هجوم‌های اقوام آسیایی به کشورهای همجوار ، و مهمتر از همه هجوم اعراب به ایران ، که هر چند ساخت‌های سنتی جامعه را در هم فرو ریخت اما نتوانست هویت فرهنگی ایرانیان را نابود کند چرا که ایرانیان نه تنها به اغلب سنت‌های فرهنگی خود وابسته ماندند ، بلکه زبان عربی را نیز در دستگاه زبانی خود تحلیل بردند . اما روابط متقابل میان ملل ، در قرنهای نوزده و بیست ، صورتی دیگر به خود گرفت . انقلاب صنعتی و اختراع چاپ ، حدود قدرت نفوذ در ساخت‌های سنتی فرهنگ ، و ساخت‌های زبانی را تغییر داد .

(۱) می‌گویند پس از آنکه اعراب ایران را فتح کردند ، عمر خلیفه دوم مسلمین دستور داد تا کتابخانه ساسانی را بسوزانند یا این نظر که یا آنچه در این کتابها آمده در قرآن نیز هست و پس به آنها نیازی نیست و یا آنکه در قرآن نیامده ، پس کفر است و وجودشان مایه گمراهی است . اما آیا سنت فرهنگی ایران به آن کتابها محدود می‌شد ؟ بی‌گمان نه . گذشته از هنرهای غیر مکتوب مانند معماری و موسیقی و غیره ، وجود فرهنگ توده و به‌ویژه اسطوره‌های سازنده سنت فرهنگی ، هویت فرهنگی ایرانی را ابقا کرد . چند قرن بعد ، فردوسی طوسی با سرودن شاهنامه ، بخشی از این هویت نانوشته را برای همیشه در کلمه‌ها جاودان کرد .

بررسی شده است. به اختصار می‌توان تأثیر فرهنگی گذشته، حال و آتی روابط متقابل (و اغلب يك طرفه) کشورهای صنعتی را با کشورهای غیرصنعتی در دو وجه اساسی بیان کرد: نخست تأثیرهای ناشی از رابطه ناگیرس کشورهای غیرصنعتی با صنعتی (بواسطه برتری قدرت صنعتی و اقتصادی گروه اخیر) و اجبار در بکار بردن در روش‌های علمی نوسازی و صنعتی شدن و نیز قرار گرفتن ناگیرس در جریان مبادله جهانی و روابط اقتصادی آن.

و دوم تأثیرهای ناشی از گسترش وسایل ارتباط جمعی.

مورد نخست (که بیشتر مورد بحث قرار گرفته و می‌گیرد) اکثراً موجب ناسامانی‌های فرهنگی می‌شود. همان گونه که مفاهیم و ارزشهایی که در فرهنگ سنتی ریشه ندارند، باعث درهم ریختگی ساخت‌های فرهنگی جامعه می‌شوند، مصرف کالاهایی نیز که زمینه روانی و فکری آن از پیش به وجود نیامده است، موجب ناهمگونی‌ها و عدم توازن فرهنگی می‌گردد. اثر این مورد درد گرگونی هویت فرهنگی در صورتی است که جامعه نتواند سنن فرهنگی خود را حفظ کند. بدین معنی که هر چند ورود برخی ارزشهای فرهنگی بیگانه، یا مصرف کالاهای صنعتی، امری ناگزیر است (یا ناگزیر می‌شود)، و هر چند آحاد جامعه برای پذیرفتن آن ارزشها و مصرف آن کالاهای مجبورند از برخی ارزشهای سنتی و عادات قومی خود دست بردارند، ولی این همه مستلزم چشم‌پوشی از «سنن فرهنگی» نیست.

گذشته تاریخی هند، سنت فرهنگی خاصی برای آن فراهم آورده است. سنتی که نه تنها تسلط

از آن مسأله اساسی را تشکیل می‌دهد، نه تحول و پویایی فرهنگ‌ها، که «دگرگونی هویت فرهنگی» است.

انقلاب صنعتی نشان داد که غنای معنوی يك فرهنگ، سبب نفوذ آن در فرهنگ دیگر (به نحوی که هویت فرهنگی آن را تحت تأثیر قرار دهد) نمی‌تواند باشد. نگرش علمی که با مکتب تحقیقی اگوست کنت آغاز شد و منجر به بینش علمی نسبت به تمامی وجود مادی و معنوی هستی گردید، به لحاظ آنکه مفهوم کارایی و سودمندی را در فرهنگ بشری محور فعالیت‌های انسانی دانست، و همه جنبه‌های انسانی و معنوی را به صورتی عینی مورد بررسی و مذاقه قرار داد تا به شیئی قابل استفاده و سودمند تبدیلشان کند، اندک اندک ارزشهای عینی و کارآرا جایگزین ارزشهای ذهنی و ظاهراً غیرمفید کرد، و تأثیر و تأثر فرهنگ‌ها را در یکدیگر، به شکلی يك جانبه درآورد و همه روابط را در مجرایي مشخص که رابطه کشورهای صنعتی با کشورهای غیرصنعتی بود بچریان انداخت و فرهنگ‌ها ناگزیر در مسیر این رابطه يك جانبه، تحت نفوذ قرار گرفتند. به همین سبب است که ما نیز مسأله دگرگونی هویت فرهنگی را در رابطه مشخص کشورهای صنعتی با غیرصنعتی مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

درباره نفوذ فرهنگی کشورهای صنعتی (غربیان) سخن بسیار گفته‌اند. شیفتگی اولیه ملل کشورهای استعمارزده که ناشی از احساس فروتری و شگفتی زدگی در مقابل اروپاییان بود و سپس طرد و انکار اروپاییان، و بسیاری مطالب دیگر کم‌وبیش

مستقیم انگلستان بر این کشور نتوانست آنرا از میان بردارد، بلکه روش مواجهه با قدرت نظامی و سیاسی انگلیس نیز از این سنت ناشی شد (به صورت مقاومت منفی). پس، صنعتی شدن هند، مصرف کالاهای ساخت انگلیس و حتی استفاده از روشهای انگلیسی به منظور تعلیم و تربیت و بکار بردن برخی ارزشها و مفاهیم انگلیسی در ساختهای فرهنگی، هیچ کدام همراه با بریدن یکسره از گذشته فرهنگی نبوده است. هند در حین استعمار و بعد از استعمار و استقلال، همیشه ویژگیهای خود را حفظ کرده است. و یا زاین؛ که در قرن نوزدهم نوعی غربی کردن (Westernization) را در مورد نهادهای اقتصادی و فرهنگی خود بکار برد، اما سنت فرهنگی خویش را نه تنها از دست نداد بلکه توش و توان بیشتری به آن بخشید.

«نابسامانی فرهنگی» که اغلب جامعه‌های در حال رشد یا در حال تحول با آن مواجهند، به معنی آن است که قشرهای گوناگون جامعه نتوانند بر مبنای یک زمینه کلی و مانوس فرهنگی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

اما میان «نابسامانی فرهنگی» و «بی‌هویتی فرهنگی» تفاوت بسیار است. چه بسا که «نابسامانی فرهنگی» به قوام و دوام هویت فرهنگی بیانجامد چرا که رأی بسیاری از جامعه‌شناسان بر این است که از ویژگیهای جامعه‌های در حال انتقال، ناستواری نهادهای اجتماعی و فرهنگی است. کارافزارهای تازه و روابط اقتصادی نوین، مصرف کالاهای جدید و پیدایش نهادهای تازه اقتصادی و سیاسی، تغییر شکل ساختهای اجتماعی - فرهنگی را ناگزیر می‌سازد.

●

اکنون - با آنکه نتوانسته‌ایم از حد طرح کلی مسأله فراتر رویم - این موضوع اساسی نیز مطرح می‌شود که هویت فرهنگی را چگونه می‌توان حفظ کرد؟ آیا حفظ آن همراه با سنت‌پرستی و محافظه‌کاری نخواهد بود؟ و آیا اصولاً در حفظ هویت فرهنگی ضرورتی هست؟ بدیهی است که حفظ هویت فرهنگی با نگهداری بنیادهای آن ملازمه دارد و همان‌گونه که در آغاز بحث گفته شد، مهم‌ترین بنیاد هویت فرهنگی نیز زبان است. اما بیان این امر، جانب‌داری از سنت و محافظه‌کاری نیست. اینجا قصد از «سنت»، آن زمینه پنهان متداوم در تاریخ است که هر نوگرایی ارزنده و هر تحول عمیق ریشه در آن دارد و از آن تغذیه می‌کند. و همراه با زبان، پایگاهی را می‌سازد که افراد جامعه با تکیه بر آن می‌توانند خود را و هویت فردی و جمعی خویش را باز یابند، و می‌توانند بدانند در کجای تاریخ ایستاده‌اند و چرا. و نیز می‌توانند به امکانات خویش پی ببرند و هر راه پیشرفت، تمامی نیروهای خفته جامعه را به کار گیرند. هویت فرهنگی، حاکی از موجودیت معنوی جامعه و پویایی آن است. مردگان بی‌هویتی، و بی‌هویتی، ایستایی جامعه است. کوشش برای حفظ هویت فرهنگی، سعی در نگهداری و انتقال میراثی است که هر نسل از آن با عنوان سکوی پرش استفاده می‌کند.